

آشوب در جهان، انقلاب اسلامی در ایران

● مهدی مطهرنیا*

چکیده

آینده، اساساً این است: دنیای بحران‌زوی و بحران‌زا؛ و اگر بحران یا Crisis را - فرصت خطرناک - معنا کنیم، دنیای آینده بیش از گذشته واجد وجوه «فرصت» و «تهدید» خواهد بود.

امروز عصر فیزیک کوانتوم پایان پذیرفته است و نظریه آشوب یا Chaos جای آن را گرفته است. گفتمان امنیت مثبت لایه‌های کمال را طی می‌کند؛ و باشلاریسم در حوزه معرفت‌شناسی جای نگرش‌های کانتیستی را تنگ کرده است. سخن گفتن از دنیای تک قطبی، دوقطبی، چندقطبی و تک چندقطبی به حوزه ادبیات کلاسیک نقل جایگاه نموده است؛ و آینده جهان انقلابی فراصنعتی و نظامی فرارگان‌بستی را پیش روی خود به نظاره آمده است.

انقلاب در آغاز «عصر فراجدید»ی که پیش رو است باید با باز تعریف خویش در بافت‌های موقعیتی پیش روی، به عنوان یک بازیگر فعال، نه منفعل، بتواند، شایستگی‌های ملت ایران را در تاریخ آینده به اثبات برساند.

مقاله یا پرسه حاضر با عنوان «آشوب در جهان، انقلاب اسلامی در ایران» در نگاهی به جهان دیروز، امروز و آینده، به بررسی نظام بین‌الملل در وجوه سه بعدی زمانه‌ی تاریخی پرداخته است؛ و بر این اعتقاد است که جریان امروز در مرحله‌ی گذار از نظام وستفالیایی با الگوی مکانیک اتمی نیوتون به نظام جدیدی است که از دریچه نگاه بازیگران مختلف نظام بین‌الملل بازتعریفی ویژه پذیرفته است.

نویسنده با تکیه بر نظریه آشوب Chaos Theory، نظم آینده جهان را مملو از رفتارهای غیرتناوبی، پیچیده ارزیابی کرده و در سه سطح تحلیل هویتی، موقعیتی و ظرفیتی به نقد و بررسی پرداخته است.

به جای مقدمه:

آینده، اساساً این است: دنیای بحران‌زی و بحران‌زا؛ و اگر بحران یا Crisis را - فرصت خطرناک - معنا کنیم، دنیای آینده بیش از گذشته واجد جوه «فرصت» و «تهدید» خواهد بود. با تحولات و تغییرات شگرف و ژرف پیش‌اروی، بافت موقعیتی Context of situation متنی texture را فراهم ساخت که دیگر سخن گفتن از نظام‌های تک قطبی، چندقطبی و تک چندقطبی در آن، نمایانگر استفاده از ادبیاتی کلاسیک و سنتی مفروض خواهد شد؛ و به تبع این تغییر و تحولات دنیایی بسیار پیچیده «ظهور» خواهد کرد که «حضور» فعال «انسان پیچیده» را در جوامع طلب خواهد نمود. دوران «ابر مردان» و «ابر قدرت!» رو به اضمحلال است، دنیای آینده به «ابرجامعه» و «ابر نظم جمعی» می‌اندیشد.

در نگاهی کلاسیک و با قرار گرفتن در حوزه‌ی ادبیات گفتمان امنیت منفی Negative Security Discursive، دنیای آینده، دنیایی خارج از کنترل، خواهد بود. برژنسکی یکی از متخصصان حوزه‌ی نوکلاسیک‌های این گفتمان، در سال ۱۹۹۳ کتابی با همین عنوان یعنی Out of Control، نگاشت. این دیدگاه در منظری معرفت‌شناختی Epistemological از ادبیات کانتی منشأ می‌پذیرد. کانت معتقد بود علم از مفاهیم ساده شروع می‌شود و به گزاره‌های ساده نیز می‌انجامد. نگرش در اینجا مکانیکی است و در حد اعلا به مکانیک اتمی نیوتن می‌رسد. از همین رو، تغییر و تحولات قابل پیش‌بینی در نگاه نوکلاسیکی چون برژنسکی در گفتمان امنیت مثبت در آینده‌ی نظام زندگی جمعی بشر، چشم‌اندازی «غیر قابل کنترل» را فراسوی دیدگان باز می‌گشاید.

این در حالی است که امروز، عصر فیزیک کوانتوم نیز پایان پذیرفته است و نظریه «آشوب یا chaos» جای آنرا گرفته است. گفتمان امنیت مثبت Positive Security Discursive مطرح است. نظریه گاستون باشلار که می‌گفت: علم از مفاهیم پیچیده آغاز و به گزاره‌های پیچیده نیز منتهی می‌شود؛ در ادبیات مدرن حضور جدی دارد.^۱ دیگر

تبیین نظام بین‌الملل در چارچوبه‌ی الگوهای ارگانستی ساده و مکانیک اتمی نیوتن امکان‌پذیر نیست؛ اگر چه اراده معطوف به حفظ وضع موجود در برابر انقلاب عظیم پیشاروی وجود دارد و کلاسیک‌ها تلاش دارند تا با استفاده از هر دستاویز ممکن، حتی بهره‌مندی از امکانات حاصل از تحرکات مدرن، وقوع آنرا سد نمایند؛ اما فراموش نکنیم که محافظه‌کاران ناب در برابر هویت هستی می‌ایستند؛ تاریخ نشان داده است که در هر مقطعی، گفتمان خاص خود را داراست و در برابر گفتمان‌های قدیم به صورت یک گفتمان رقیب بروز پیدا می‌کند و به واسطه هم‌پوشی و هم‌پوششی با فضا و زمانه‌ی تاریخی خود برتری پیدا می‌کند.

انقلاب اسلامی ایران، در فضا و زمانه‌ی تاریخی‌ای رخ داد که جهان در آستانه تغییر و تحولات شگرف قرار داشت؛ و امروز در آغاز «عصر فرا جدید» باید با باز تعریف خویش در بافت موقعیتی حاضر و قابل پیش‌بینی در عرصه‌ی فرا جدید نظام بین‌الملل، به عنوان یک بازیگر فعال، نه منفعل بتواند، شایستگی‌های ملت ایران را در تاریخ آینده به اثبات برساند.

ما در آستانه انقلاب فرا صنعتی هستیم. اگر وارد کردن ماشین‌افزار در روند تولید، دگرگونی‌های خاص فنی، اقتصادی و اجتماعی را در غرب حاصل نمود؛ و با تأثیرپذیری از مسافرت‌های دریایی قرون ۱۵ و ۱۶، پیدایش سرمایه‌داری در قرن ۱۷، اختراع ماشین بخار و ماشین آلات نساجی و همچنین بهره‌برداری از ذغال سنگ و فولاد به میزان فوق‌العاده، کارخانه‌ها و شهرهای صنعتی به وجود آمد و توسعه یافت. این عصر را که در اواخر قرن ۱۸ آغاز و در قرن ۱۹ شکوفا گشت؛ انقلاب صنعتی Industrial Revolution نام گرفت. امروز که جهان عصر کامپیوتر را پشت سر می‌گذارد، انقلاب در فن‌آوری زیستی را به منصفه‌ی ظهور می‌رساند، ریز حسگرها را به وجود آورده است. انقلاب دیگری در راه است. در آن ایام، درخواست ملتهای اسلامی گریز از استبداد و مبارزه با استعمار بود و بزرگانی چون سید جمال‌الدین اسدآبادی، «وحدت جهان اسلام» را در مقابله با حجم گسترده و عمیق شکاف موجود میان غرب و شرق - جهان اسلام - مطرح نمودند. این در حالی است که هنوز با گذشت نزدیک به سه قرن از تولد انقلاب صنعتی، شاهد این هستیم که جهان اسلام، هنوز با چالش‌های کهن خود دست‌به‌گریبان است؛ و جهان در مرحله‌ی تولد یک انقلاب فرا صنعتی قرار دارد

۷ که پیامدها و آثار Impacts بسیار عمیق‌تر و وسیع‌تری را به دنبال خواهد داشت؛ حال؛ انقلاب اسلامی در برابر این حجم وسیع دگرگونی‌ها چه باز تعریفی از خود باید عرضه دارد و چه الگویی یا الگوهایی را ناظر بر کنش سیاسی خود نماید که بتواند در عین حفظ هویت خود؛ استمرار خویش را شاهد باشد؟ تأخر Lag موجود را به تعادل برساند و شکاف Gap موجود را رفع نماید؟

جهان: دیروز، امروز، آینده

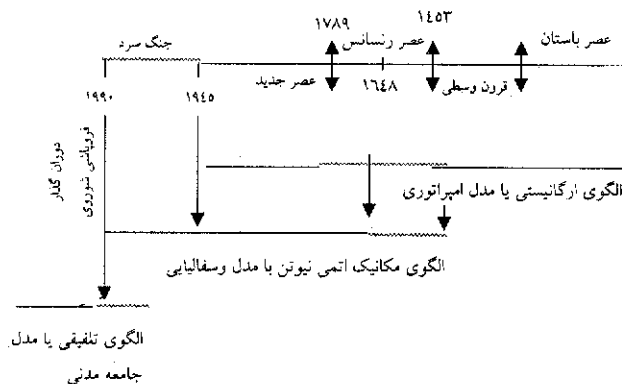
یکی از بارزترین آموزه‌های تاریخ آن است که در دوره‌های گوناگون تحولات، به ویژه تغییرات و تحولات سیاسی بشر، آن دسته از بازیگران سیاسی موفق بوده‌اند که توانسته‌اند متغیرهای محیطی را به سرعت درک کنند و ضمن درونی کردن تحولات ناشی از آن در وجوه مختلف به آماده‌سازی خود بپردازند. تحولات نیم قرن پایانی قرن ۲۰ میلادی به اوج رسیده است. انقلابی در سامان بخشی به زندگی انسان در حال شکل‌گیری است؛ که از لحاظ تأثیرگذاری در نظام بین‌الملل همانند انقلاب وستفالیایی ۱۶۴۸، یا حق فراتر از آن، خواهد بود.

در مدل الهام بخش به سازمان اجتماعی بار دیگر تحولی بنیادی در حال وقوع است. در زمان باستان و قرون وسطی، «ارگانیسم Organism» معیار سازمان دهی به اجتماع بود. الگوی سازواره‌ای که اجتماع را به مثابه یک اندامگان، سامان‌پذیر می‌دانست. در نظم پیش گفته، جامعه همچون حیات یا ترکیب موجود زنده، چیزی مرموز می‌نمود. ساختار فیزیکی وجود آن به مقتضای مثلی اعلا صرفاً توسط عقلا و در زمان تسلط کلیسای کاتولیک توسط ارباب کلیسا قابل شناسایی بود؛ افراد عادی جامعه در شناخت آن عاجز بودند؛ و به جای آن که در آن اندیشه نمایند باید از آن تبعیت می‌کردند. مدل برخاسته از این الگو «نظام امپراتوری» بود. در دوران نوزایی مکانیک اتمی نیوتن جایگزین الگوی ارگانیستی شد. الگوی جدید، به مدل الهام بخش نوع سامان بخشی اجتماعی در دوره‌ی جدید، تبدیل شد. هنگامی که بشر توانست با گرد آوردن مؤلفه‌های مختلف، مصنوعات مکانیکی متفاوتی بسازد؛ در سامان بخشی اجتماعی نیز به این اندیشه رسید که انسان‌ها به طور فردی به دنیا می‌آیند و جامعه از تجمع جبری و یا داوطلبانه افراد ایجاد می‌شود؛ سامان اجتماعی به مقتضای مکانیک اتمی نیوتنی

پایه‌گذاری شد. در چارچوبه‌ی چنین الگویی مدل «نظام و ستفالیایی» شکل گرفت. در اوائل قرن ۲۰، به تبع اندیشه‌های کانت، هگل و مارکس، تلاش شد تا سامان بخشی اجتماعی متحول شود. در این نظم جدید، هدف آن بود که آزادی‌های فردی و ملزومات ناشی از همکاری‌های جمعی با هم تلفیق شوند. بشر گام‌های جدیدی به سوی تزکیه و تنقیح افکار و اندیشه‌های قرار دادهای اجتماعی هابز، روسو، لاک و مونتسکیو برداشت. پایه‌های جدیدی برای نظم نوین ساخته شد که در آن بشر نظمی کورپوراتیو Corporative حاصل نماید.^۲ نظمی که در آن، اصالت آزادی‌های فردی رعایت شود؛ و در پرتو همکاری جمعی، نیازهای فرد انسانی در زندگی جمعی حاصل آید؛ به نحوی که ملزومات ناشی از همکاری جمعی با اصالت آزادی‌های فردی تلفیق شود؛ اما نظام دو قطبی حاکم بر جهان، نظمی حاصل از رقابت دو کشور امریکا و شوروی را در نظام «کلام محورگونه Logocentrism» در قلب نظم و ستفالیایی شکل بخشید. نظمی که باید شاخصه‌های اساسی آنرا در «دو انگاری متضاد»، «سلسله مراتب ستیزش‌گر»، «تک‌گفتاری»، «مرکزیت و هیمنه‌طلبی» و «جهانشمولی» نهفته در بنیان آن جستجو نمود. این شاخصه‌ها در قطب‌های دو گانه نمود بارز پیدا کرد و در زمهریر دو انگاری متضاد ناشی از ارتباط بلوک غرب با شرق، آزادی فردی و استلزامات همکاری جمعی را منجمد نمود.

بنابراین دنیا بر آن بود تا، بر خلاف شکل امپراتوری سنتی که در آن مبنای اقدام سیاسی بر اطاعت یکپارچه ساز متکی و کلیه عناصر هستی و بشری به یک وجود انسانی به نام امپراتور استوار بود؛ به نظمی حاصل از برابری دولتها در نظام بین‌الملل دست یابد، که در آن هر فرد انسانی در قالب شخصیت حقوقی خود در پیکره‌ی دولت کشور نماینده‌ی خویش؛ بتواند به همکاری جمعی دست یابد. اما با ظهور نظام دو قطبی، به ناگاه با یک «امپراتوری دو چهره» رو به رو شد که به سان چهره‌ی ژانوس دو نیم رخ از یک چهره بودند؛ باز نظم سیاسی به عنوان پیامد اقدام سیاسی مبتنی بر اطاعت یکپارچه ساز از یکی از قطب‌ها و نیم رخ‌های امپراتوری، جلوه کرد؛ و کلیه عناصر فعال در این حوزه، به یکی از وجوه این امپراتوری دو چهره استوار بودند. هر چند تلاشهایی صورت گرفت تا کشورهایی که خواهان استقلال کنش در نظمی تلفیقی بودند، بتوانند فضای مناسبی را برای عمل آماده سازند؛ اما در واقع، چندان موفق نبودند؛ و گفتمان

۹ رقیب به سان پارادایم جلوه‌گر شد و ناهمخوانی‌های موجود را در خود مستحیل ساخت.



این امپراتوری دو چهره، تا پایان دوران جنگ سرد ادامه داشت. سپری شدن دوران جنگ سرد Cold war، پس از تحولات ۱۹۸۹ در بلوک شرق، آمریکائیان به ویژه جمهوریخواهان ایالات متحده آمریکا را از انگیزه‌ای که برای مدت چهار دهه، آنها را متحد کرد؛ و در عین حال جاذبه سیاسی قدرتمندی - یعنی مخالفت با شوروی سابق و مخالفت با کمونیسم - را ارائه می‌نمود، محروم کرد.

با فروپاشی شوروی «دوران گذار» با دو اراده خود را به نمایش گذاشت. اراده‌ی معطوف به ایجاد هژمونی که از رستنگاه ابر قدرت به جای مانده از متن گذشته برمی‌خاست و اراده‌ی معطوف به حصول شرایط مناسب برای ایجاد نظم مبتنی بر «همکاری بین‌المللی» با الگوی کورئوپوراتیو که بقیه‌ی کشورها با برجسته بودن اراده‌ی کشورهای اروپایی در شاکله‌ی «اروپای متحد» دنبال می‌کردند. این الگو مدل جامعه مدنی Civil society را در سطح گسترده‌ی بین‌المللی تجویز و آنرا مدلی آرمانی برای نظم نوین جهانی دانست.

طرح آموزه Doctrine برخورد تمدن‌ها و نظم نوین جهانی از سوی آمریکایی‌ها، زمینه ذهنی مناسبی را برای تحرک هژمونیک آمریکا در این دوران فراهم می‌ساخت؛ واقعه ۱۱ سپتامبر شرایط عینی را برای عملیاتی کردن نظم نوین جهانی به تعبیر آمریکایی آن فراهم ساخت. آمریکایی‌ها با طرح «تروریسم» با تعریفی مبهم از آن در فضای گفتمانی غیر شفاف، به عنوان دشمن استراتژیک آمریکا، به تلاش فزاینده برای

جایگزینی «الگوی ارگانیکستی با مدل امپراتوری مدرن» در صحنه بین‌الملل دست یازیدند.

باید به این نکته تأکید داشت که آمریکایی‌ها مبدع نظم نوین جهانی نیستند. در صورت قبول این القائات که «غرب آمریکایی» باز آفرین نظم نوین جهانی است، نخبگان رسمی و غیر رسمی و شهروندان این کشورها روند حاصل را نتیجه‌ی تدبیر آگاهانه‌ی غرب برای توطئه بر علیه خود تفسیر خواهند کرد. «البته طبیعی است که توان مادی برتر و خصلت خود محورانه فرهنگ سیاسی لیبرال دموکراسی غرب، کشورهای داخل در این مجموعه، به ویژه آمریکا را در سوء استفاده فرصت طلبانه از این موقعیت برتر خود مدد خواهد داد. با وجود این، باید توجه داشت که به رغم برتری‌های نسبی غرب - به لحاظ قدرت انطباق دهی با تحول جدید جهانی کردن بازی‌های سیاسی - این نظم خود یک واقعیت جدیدی است که غرب نیز باید خود را با آن هماهنگ کند. لذا شناختن آن برای تنظیم رفتار فردی و کشوری در آن خطه از جهان نیز لازم است. یکی دانستن اشتباه‌آمیز واقعیت پیدایش جماعت جهانی و لزوم رعایت حقوق بشر با توطئه غرب جهت بهره‌گیری فرصت طلبانه از این موقعیت، موجب خواهد شد که در شناخت و تجزیه و تحلیل خود «تصوری نادرست از واقعیت» را به جای خود «واقعیت» بنشانیم.^۲

در گفتمان آمریکایی، تفاوت بارزی میان سیاست‌های اعلانی و اعمالی کشورها وجود دارد. شعار نظم نوین داده می‌شود، ولی به خود محوری امپریالیستی و یا استیلاجویی ملی‌گرایانه عمل می‌شود؛ حتی در گفتار و کردار راهبران آمریکا که خود را منادی این نظم می‌خوانند، این تعارض به خوبی مشهود است. جورج بوش در جلسه مشترک کنگره‌ی آمریکا در اوت ۱۹۹۲، نظم نوین جهانی را به نحوی تعریف کرد که در آن دنیای سیاست در دو صحنه داخلی و خارجی، حاوی ویژگی‌هایی چون «آزادی از ترور، توانا تر در تعقیب عدالت، و مطمئن‌تر در جستجوی صلح» و همچنین آکنده از خوشبختی و «هماهنگی» خواهد بود. حکومت قانون جای حکومت جنگل را خواهد گرفت و مسئولیت تمامی کشورها لحاظ خواهد شد.^۳ اما در فضایی دیگر، نقیض این مطلب را در عمل و گفتار به نمایش گذارد. در عمل تخریب بی‌امان عراق و کویت، تغییر حکومت در پاناما؛ و ورود نابهنگام به سوی سومالی نشان داد که بوش در صدد تأمین منافع

۱۱ آمریکا تحت شعار نظم نوین جهانی است. این نیت را وی در موقعیتی دیگر کتمان هم نمی‌کند و اعلان می‌دارد که: «من می‌گویم که یک قرن آمریکایی را در پیش داریم و نظم نوین جهانی منوط و وابسته به رهبری، قدرت و ارزش‌های آمریکاست.»^۵ این در حالی است که نظم نوین جهانی به تعبیر اروپایی و بر داشت دیگر ملل جهان در مقام «مقاومت» (و) «ناهمخوانی» در برابر نظم نوین آمریکایی با شاکله‌ی «پارادایم» گونه ظهور پیدا می‌کند. نظم نوین در منظر غیر آمریکایی؛ ناشی از بافت متن Co_text و بافت موقعیتی Context of situation خاصی است. در این دیدگاه، نظم نوین جهانی از پیدایش همزمان دو حرکت متناقض به سوی کلیت جامعه جهانی به عنوان بافت موقعیتی و اهمیت یافتن فردیت انسانی در مقام بافت متن حکایت دارد. از یک سو، نظم نوین جهانی تجلی افزایش خود مختاری و افزایش توانمندی مستقلانه فرد انسانی در تأثیرگذاری بر تحولات جهانی است. بدین لحاظ، با گسترش نفوذ، کفایت و توانمندی فرد انسانی در مقابل فشارهای، محیطی ناشی از قدرت حکومت‌های توتالیتر در دولت‌های امپراتوری، مسئولیت‌گریزی رژیم‌های لیبرال دموکراسی در دولت ملی، و اثرات ناشی از ملغمه نا هماهنگ رژیم‌های اقتدارگرا و توتالیتر؛ نقش دولت‌ها در کنترل و هدایت اجباری فرد در حال فرو ریختن است. در رژیم‌های لیبرال دموکراسی، دولت ملی با قبول کم‌ترین حق دخالت در زندگی فرد و جمع انسانی، صرفاً حوزه رفتاری فرد را به صحنه مبادلات اجتماعی در داخل محدود می‌کرد و تعامل مستقلانه فرد با صحنه خارجی را اجازه نمی‌داد. در نظم نوین جهانی، فرد انسانی، مسیر قدرت کنترل حکومت‌های توتالیتر و اقتدارگرا را معکوس کرده و لجام گسیختگی آن را با همکاری دیگر شهروندان به مهمیز هدایت و کنترل خود در آورده است. انسان‌ها برای گذار تأثیر خود از سطح محدود دولت‌های ملی، توانمندی لازم را کسب کرده‌اند.^۶

رابرت ماندل در کتاب *The changing Face of National security* ماهیت دگرگونی موجود در نظام بین‌الملل از سال ۱۹۸۹ را مورد بررسی قرار داده است. در سطح تحلیل کلان وی به سه مؤلفه‌ی: (۱) کاهش حاکمیت ملی (۲) بالا رفتن وابستگی متقابل بین‌المللی (۳) افزایش کشمکش‌های پراکنده و بدون نظم، اشاره کرد و سپس در سطح تحلیل خرد شاخصه‌های تکمیلی برای هر یک از مؤلفه‌های سه گانه را معین می‌سازد.^۷ (شکل شماره ۲) به هر تقدیر امروز جهان در عرصه‌ی گذار قرار دارد.

شکل شماره ۲

دگرگونی چارچوب امنیت ملی در دوران پس از جنگ سرد

کاهش حاکمیت ملی

ظهور بازیگران غیر دولتی
نفوذ پذیری مرزهای ملی
تجزیه ملت‌ها
خود اتکایی کمتر در سطح ملی
گسترش تکنولوژی
پخش قدرت

بالا رفتن وابستگی متقابل بین‌المللی

حرکت از نظام دو قطبی به چند قطبی
افزایش موج منطقه گرایی
یکسان شدن سلیقه‌ها و فن آوری
استاندارد شدن سیستم‌های تسلیحاتی
افزایش مهاجرت
گسترش دموکراسی و سرمایه‌داری

افزایش کشمکش‌های پراکنده و بدون نظم

وقوع کمتر جنگ‌های سازمان یافته در سطح کلان
کاهش برخوردهای ایدئولوژیکی و ارضی
شکست باز دارندگی
افزایش منازعات قومی
افزایش کشمکش‌های غیر سنتی کم شدت
افزایش تنش‌های مشهود فروملی و فراملی

یک سوی این جغرافیای دگرگونی، مشخص است. نظام دو قطبی فرو ریخته است. ۱۳ الگوی ارگانستی با مدل امپراتوری و الگوی مکانیک اتمی نیوتنی با مدل نظم و ستفالیایی بر هم پاشیده است. دیگر سطوح فعالیت، تنها در سه سطح کلاسیک فروملی، ملی و فراملی قرار نداده دو سطح میان فروملی و میان فراملی در پرتو ظهور، گسترش و قدرت‌گیری بازیگران غیر دولتی به محیط بازی افزوده شده و بازیگران دیگری را با شخصیت حقوقی متفاوت و بستر گفتمانی دیگری به جهان معرفی نموده است. رابرت ماندل معتقد است: «اشکال جدید، پیچیده و مبهم نفوذ متقابل، باعث آشفته‌گی هر چه بیشتر توده‌ها و حتی گاهی بروز احساس آسیب‌پذیری ترسناک، در آنها، شده است.^۸ این در حالی است که سوی دیگر این جغرافیای دگرگونی تا حدود قابل توجهی مبهم و غیر شفاف ولی قابل پیش‌بینی است.

نظریه آشوب و آینده نظام بین‌الملل:

هزیود Hesiod در منظومه‌ی پیدایش خدایان Theogony را سرود، در این اثر که مجموعه‌ای است کیهان‌شناختی، می‌سراید: «نخست آشوب به وجود آمد» و سپس زمین و هر آنچه پایدار است. به نظر می‌رسد در این دیدگاه آشوب مقدم بر نظم است و به بیان دیگر نظم از درون بی‌نظمی بر می‌خیزد.

اکنون نیز، بی‌نظمی موجود در انتظار نظم است. اما نظمی که در پرتو پذیرش «آشوب» قابل حصول خواهد بود؛ نظمی که با الگوها و مدل‌های دیگر متفاوت است. چرایی این موضوع را باید در ابعاد گوناگون جستجوگر شد. نخستین حوزه‌ای که باید به آن توجه نمود، نوآوری‌های آینده، در سه مقوله‌ی پایه و ترکیباتی از آنهاست. این سه مقوله عبارتند از: فناوری اطلاعات، فناوری زیستی و میکرو الکترومکانیک (MEM). اگر هزاره‌ای را که در آستانه پیوستن به تاریخ است، به عنوان دورانی می‌شناسیم که بشر در آن برای نخستین بار به فضای سیاره‌ای خود پی برد، سده‌ایی که در آغاز آن قرار گرفته‌ایم یعنی قرن ۲۱ میلادی را می‌توان قرن دانست که در آن انسانیت بالقوه به ارتباط کامل در زمان حقیقی دست خواهد یافت. ما شاهد آن چیزی خواهیم بود که آنرا فرانسیس کایرانکراس «مرگ فاصله» خوانده‌اند.^۹ فناوری اطلاعات گسترده‌ای از پیرامون ما را، هم از لحاظ وسایل و هم از لحاظ ارتباط با سایر افراد، تعاملی خواهد

ساخت.

این در حالی است که پیش‌بینی‌های موجود نشان می‌دهد تحولات پیش‌آروری ما در عرصه‌ی فناوری‌های زیستی در دهه‌ی آینده حتی از نوآوری‌های اطلاعاتی، شگفت‌انگیزتر خواهند بود. توانمندی‌های آینده، بنابر ملاک‌ها و معیارهای امروزی، تکانه‌دهنده خواهند بود، چنانکه اگر امروز خود را در پنجاه سال قبل قرار دهیم و به فن‌آوری‌های امروزی بنگریم، مبهوت خواهیم بود. مهندسی ژنتیک، در صورت جلوگیری نکردن دولت‌ها و یا عدم موفقیت تلاشهای آنها، گزینش جنسیت و صفات خاص را در نوزادان امکان‌پذیر خواهد ساخت. همانندسازی اندام‌های انسان ممکن و در مواردی رایج خواهد شد. شبیه‌سازی انسان‌ها شکل جدی‌تری خواهد پذیرفت و فناوری کشت سلولی می‌تواند امکان درمان بسیاری از بیماری‌های مزمن و حاد عصبی را فراهم سازد.

در آینده‌ی نه چندان دور با وسایل میکروالکترومکانیکی آشنا خواهیم شد؛ که در آن حسگرها، فرستنده‌ها، گیرنده‌ها یا فعال‌کننده‌هایی که وسایل مکانیکی را به کار می‌اندازند، به اندازه‌ی یک ترانزیستور کوچک شده‌اند. اکنون زیست‌تقلیدی Bio-Mimicry در انقلاب نانو تکنولوژی یا فناوری‌های حساس آشکار گشته است و ابزار و وسایل با بهره‌گیری از روش‌های ساخت مولکولی مشابه با آنچه در اندام انسان انجام می‌پذیرد، تولید می‌شوند. به گفته‌ی اریک درکسلر از بنیانگذاران نانو تکنولوژی در این فرایند دستگاه و ابزار آفرینش برای تغییر دادن ابزار و وسایلی که از آنها استفاده می‌کنیم به کار گرفته خواهد شد.^{۱۰}

آنچه در اینجا اهمیت دارد، تأثیرات اجتماعی و سیاسی ابزار ابداعی است و نه خود آن وسایل و در اینجا است که آینده مبهم می‌شوند. به نظر می‌آید که اگر معادله اصلی قدرت را HP یعنی انسان به عنوان «پایه‌ی قدرت» و ابزار و وسایل و فن‌آوری‌های گوناگون در حوزه‌های مختلف را در مقام «نمای قدرت» در نظر آوریم.^{۱۱} فن‌آوری‌های زیستی، «پایه‌ی قدرت» را تقویت خواهد نمود، و فن‌آوری‌های اطلاعاتی و میکروالکترومکانیک در افزایش توانایی او و ایجاد انقلاب در ابزار و وسایلی که از آن استفاده می‌کنند، «نمای قدرت» را افزایش خواهند بخشید.

در آینده بیش از اکنون و بیش از هر مسئله‌ای، روند همگرایی نظام اقتصادی جهان

۱۵ اهمیت خواهد یافت. زیرا این همگرایی بر توزیع جهانی قدرت اقتصادی و سیاسی و در نهایت نظامی تأثیر گذار خواهد بود. اهمیت اقتصاد تا جایی پیش رفته است که امروز مفهوم ژئواکونومیک در صدر مفاهیم استراتژیک قرار گرفته است. فضای فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و امنیتی آینده نیز در پرتو پویایی پیشاروی ما، توفانی به نظر می‌رسد. چنین وضعیتی، آینده‌ایی غیرقابل کنترل را به نمایش می‌گذارد. جهانی که در عین تعیین‌پذیر deterministic بودن، بی‌نظم، پیچیده و غیرقابل پیش‌بینی به نظر می‌رسد؛ و این همان چیزی است که تئوری آشوب Chaos Theory به آن تأکید دارد. آشوب جهانی را می‌نمایاند که، در عین تعیین‌پذیر بودن و پیروی از قوانین اساسی فیزیک ممکن است بی‌نظم، پیچیده و غیرقابل پیش‌بینی نیز باشد. آشوب نشان می‌دهد که قابل پیش‌بینی بودن Predictability پدیده‌ی نادری است که تنها در محدوده‌ی قیودی که علم از دل چندگانگی پر بار جهان، پیچیده‌ی ما بیرون کشیده است، عمل می‌کند. آشوب نشان می‌دهد که برای درک ما از آینده و پیش‌بینی آن، در همه سطوح و در کلیه درجات پیچیدگی، محدودیتهای ذاتی وجود دارد.

آشوب زمانی رخ می‌دهد که چیزی تغییر می‌کند و با توجه به اینکه آینده «مهندسی تغییر تغییرات» است؛ «آشوب» امری دائمی خواهد بود. «دوره‌های تناوب» در آینده بسیار کم‌رنگ خواهند بود. یک دوره تناوب، فاصله زمانی‌ای است که با بروز شرایط یا رخدادی خاص مشخص می‌گردد. در یک سیستم تناوبی، یک متغیر، پس از سپری شدن یک فاصله‌ی زمانی ثابت، رفتار گذشته خود را عیناً تکرار می‌کند. این در حالی است که رفتار غیرتناوبی، هنگامی بروز می‌کند که بر وضعیت سیستم اثر می‌گذارند؛ و به طور منظم تکرار نمی‌شوند. زمانی که رفتار غیر تناوبی پیچیده جلوه نماید. هرگز تکرار نشود و اثر هر اختلال کوچک سیستم در آن نمایان شود؛ پیش‌بینی‌های دقیق را ناممکن سازد و باعث شود که هر مقدار اندازه‌گیری شده، تصادفی به نظر آید؛ «رفتار غیر تناوبی ناپایدار» به وجود می‌آید. دنیای آینده مملو از چنین رفتارهایی می‌نماید.

به این ترتیب، به بیان ساده، آشوب عبارت است از بروز رخدادهای غیر تناوبی و به ظاهر تصادفی در یک سیستم تعیین‌پذیر. در آشوب نظم هست و در نظم آشوب نهفته است. نظم در آشوب ناشی از تناوب رویدادها نیست، بلکه مبین تقارن رویدادهاست. خصیصه بارز سیستم آشوبی، وابستگی حساس آنها به شرایط اولیه است. در این

سیستم‌ها، تغییرات بی نهایت کوچک اولیه به تغییرات بزرگتر بعدی می‌انجامد، این رفتار را «امضای آشوب» می‌نامند.

آنچه که در آغاز به آن اشاره شد، در آستانه قرن ۲۱ میلادی، «امضای آشوب» است.

به همین جهت نظامی کورپوراتیو یا تلفیقی راطلب می‌کند که نه با مدل «جامعه مدنی» بلکه با مدل «جامعه‌ی آشوبی» عمل نماید. سرعت تغییر و تحولات و عوامل ساده ولی در عین حال پیچیده‌ی ناظر بر دنیای فردا، در امروز، نمایانگر تغییرات بزرگ در آینده است. حال در آستانه‌ی چنین تغییر و تحول بزرگی، ایران اسلامی چه آینده‌ای را فراسوی خویش ترسیم نموده است؟

پاسخ به این پرسش مشکل به نظر می‌رسد؛ اما در عین غامض بودن، گزاره‌هایی نه چندان پیچیده را فرا روی ما باز می‌گشاید. اجازه می‌خواهم در اینجا تا از یک گزاره‌ی نقلی از امامان معصوم (ع) آغاز کنم: معصوم (ع) می‌فرمایند: خدا رحمت کند آنکه خود را شناخت. دانست در کجا قرار دارد و به کجا می‌خواهد برود. از منظر بُنوا مانند لُبرِت - متولد ۱۹۲۴ - که یک فیزیکدان و ریاضی دان فرانسوی و لهستانی الاصل است: «... آنچه مشاهده می‌کنیم، بستگی به این دارد که کجا قرار گرفته باشیم؛ و چگونه اندازه‌گیری کنیم.»^{۱۲} ماندلبرت فراموش کرده است این نکته را اضافه کند که آنچه مشاهده می‌کنیم بستگی دارد که از زاویه دید چه کسی ببینیم، آن فرد کجا قرار گرفته باشد و چگونه اندازه‌گیری کند. پس سه سطح تحلیل «هویتی»، «موقعیتی» و «ظرفیتی» وجود دارد که باید باز شکافته شود.

سطح تحلیل هویتی:

هویت هستی انسجام یافته‌ای است که در عین حفظ خویش در دهلیزهای هزار توی فضاها و زمانه‌های تاریخی متفاوت «تشابه»؛ در کالبدهای موقعیتی و بافت‌های گوناگون تاریخی ظاهر می‌شود. «تداوم» و هویت در این معنا «حضور» موجودیت معین در جلوه‌های گوناگون «ظهور» است. از این جهت آنرا Identity خوانده‌اند. این دانشواژه از واژه‌ی Idem زبان لاتین گرفته شده است که به معنای «تشابه و تداوم» است.

در این سطح پاسخ پرسش اساسی پیش گفته، در گرو شناخت هویتی است؛ به

عبارت دیگر باید پاسخ دهیم ما چه کسی هستیم؟ تا در پاسخ به این پرسش معنای پنهان در آن را که چه کسی می بیند؟، دریابیم.^{۱۳} از مباحث مربوط به پان اسلامیسیم و پان ایرانیسم که بگذریم - چون در جایی دیگر آنرا بازگشوده‌ام - اینگونه می نمایاند که «ما» یعنی همان «من» گسترش یافته در کالبد «هویت ملی» به یک «سیستم تعین پذیر» شباهت یافته‌ایم. سیستم، فارغ از هر گونه موضع‌گیری ارزشی - البته تا سرحد امکان - به مجموعه‌ای از اجزا گفته می شود که هر جزء کارکرد خود را دارا می باشد و در عین حال کارکرد دیگر اجزا را تکمیل می نماید. این «موجودیت» با حفظ «هستی» خویش تغییر پذیر است. ضیاءالدین سردار و ایوانا آبرامس بر اساس همین ویژگی در تعریف سیستم آورده‌اند: «هر موجودیتی که در طول زمان تغییر کند را یک «سیستم» می نامند»^{۱۴}

یک سیستم تعین پذیر، سیستمی است قابل پیش بینی، پایدار و کاملاً قابل شناخت. به بیان دیگر تعینی خطی پذیرفته‌ایم. در سیستم‌های خطی، متغیرها با هم ارتباطی مستقیم و ساده دارند. به زبان ریاضی، یک رابطه‌ی خطی به شکل یک معادله ساده بیان می شود که متغیرهای آن فقط به توان یک، ظاهر می شوند. $x = 2y + z$

در حالیکه رابطه‌های غیر خطی، حاوی توان‌های غیر از یک متغیر هستند. این نمونه‌ای از یک معادله‌ی غیر خطی است: $A = 2B^2 + 4C^3$. تجزیه و تحلیل چنین معادله‌هایی به مراتب دشوارتر است.

در بعد از پیروزی انقلاب اسلامی؛ و تولد جمهوری اسلامی ایران به عنوان مولود انقلاب مردم ایران زمین در چارچوب پذیرش اصول و ارزش‌های اسلامی؛ دنیا به ناگاه با یک سیستم ناشناخته روبه‌رو شد که تعین‌ناپذیر جلوه نمود. با تمام سیستم‌های شناسایی شده، متفاوت بود؛ و از اینرو در هر حرکت مرتبط با این سیستم، «دوره تناوب» آن مشخص نبود؛ و تا آنجا این ابهام، فضای عملکرد تقابلی با این سیستم را مختل کرده بود که در هر رویکرد و عملکرد این سیستم به رفتار غیر تناوبی ناپایدار و فوق‌العاده پیچیده برخورد می کرد که در عین دارا بودن «هویت» مشخص، عملکردهایی پیچیده از خود نشان می داد. در چنین زاویه‌ی رفتاری پیش بینی‌های دقیق ناممکن به نظر می آیند.

سیستم فرا ارگانیکی می‌نمایند؛ و پوش خود را در پوششی پیچیده به فعلیت

می‌رساند.

این در حالی است که پس از گذشت سه دهه با وجود پیچیدگی محیط بازی و رفتار بازیگران، رفتار ما تعیین‌پذیر شده است. قابل پیش بینی است. خطی و مکانیکی می‌اندیشیم و جبری عمل می‌کنیم. به «متغیری» تبدیل شده‌ایم که رفتارهای «آونگ گونه» از خود بروز می‌دهیم؛ فقط به «تشابه» می‌اندیشیم؛ «تداوم» را رها کرده‌ایم. از همین منظر با «بحران هویت» روبه‌رو هستیم؛ بحرانی که با هم آغوش شدن با «بحران موقعیتی» مضاعف شده است و در آینده اگر به آن نیااندیشیم. وجوه «فرصت» گونه‌ی آن بسیار لاغر و «تهدید»‌های ناشی از آن بسیار فربه، خواهد بود. به متغیری می‌مانیم که پس از سپری شدن یک فاصله‌ی زمانی ثابت، رفتار گذشته خود را عیناً تکرار می‌کند. علم به همین معنا، باعث شده است. دنیای معارض و ناهمگون با انقلاب اسلامی در برخورد با این سیستم به راحتی بیشتری برخورد کند و حتی با «مهندسی معکوس تعارض و ستیزش» با انقلاب اسلامی ایران؛ در جریان سازی بر علیه انقلاب در چار چوبه‌های بسیار پیچیده وارد عمل گردد؛ امروز به «ما» در مقام سیستم‌های تعیین‌پذیری که قابل پیش بینی و پایدارند؛ نگاه می‌کنند. ما عادت کرده‌ایم همواره در آنچه مشاهده می‌کنیم در جست و جوی الگوها و رابطه‌های خطی باشیم. رابطه‌ها و معادله‌های خطی قابل حل‌اند و در نتیجه فکر کردن به آنها و کارکرد با آنها آسان است. آنقدر اینگونه نگاه کرده‌ایم، که خود نیز اینگونه شده‌ایم. یک سیستم خطی «Linearity» پایدار، تعیین‌پذیر و قابل پیش بینی و به تبع آن قابل حل. در حالیکه «هویت ما» در «حافظه‌ی تاریخی» نمایشگر سیستم تعیین‌ناپذیری است که در عین حفظ هویت خویش در کالبد‌های گوناگون تاریخی پیچیده عمل کرده است و در فضای بروز رفتارهای غیر تناوبی و رفتارهای غیر تناوبی ناپایدار، نوسان داشته است. ما با وجود داشتن «خط» به معنای «هویت» رفتاری غیر خطی از خود بروز داده‌ایم. انقلاب اسلامی در ایران خود یکی از سمبل‌های غیر قابل انکار رفتارهای غیر تناوبی ناپایدار است. انقلابی به نام خدا توسط ملتی به نام ایران در چار چوبه عقاید و احکام اسلامی در یکی از با ثبات‌ترین کشورهای جهان که خود را نماد ثبات در دنیای پر آشوب پایانه‌ی قرن ۲۰ میلادی معرفی می‌نمود. غیر خطی بودن Nonlinearity، قوانین تعیین‌پذیر درون یک سیستم را تغییر می‌دهد و پیش‌بینی آنچه به وقوع خواهد پیوست را دشوار می‌کند؛ و انقلاب

«ما» باید به صوت الگوهای ریاضی بسیار ساده‌ای عمل کنیم، که به دقت تعریف‌پذیر هستند؛ اما رفتارهایی از خود نشان می‌دهند که به طرز حیرت‌انگیزی پیچیده‌اند. در حالیکه در جهان واقعی بیشتر نیروها غیر خطی‌اند و فضای امنیتی نظام بین الملل حوزه‌ی استحفاظی خطوط در هم پیچیده‌ای از اشعه‌های مادون قرمز را طراحی نموده است؛ عبور خطی از این حوزه‌ی استحفاظی این اشعه‌ها را به راحتی با اندام و اجزای سیستم ما، آشنا خواهد نمود؛ باید مراقب باشیم «قطعه قطعه» نشویم. از اینرو باید به سرعت از شاکله‌ی یک سیستم خطی تعیین‌پذیر خارج و به یک سیستم غیر خطی تعیین‌ناپذیر با رفتارهای غیر تناوبی ناپایدار تغییر آرایش شکلی دهیم.

در جهان امروز و «امرواقع»ی که در جهان حضور دارد، بیشتر نیروها غیر خطی‌اند؛ پس چرا ما «خطی» عمل کنیم. دوران «گالیله» و حتی «کانت» گذشته است؛ که اولی مسائل دشوار غیر خطی را برای تحلیل آنها به مسائل خطی ساده‌تر تقلیل می‌داد و برای حصول به نتایج شسته و رفته، از عوامل غیر خطی کوچک چشم‌پوشی می‌کرد و دومی - کانت - می‌اندیشید مسائل علمی از مفاهیم ساده شروع می‌شوند و به گزاره‌های ساده می‌انجامند. نه به سان گالیله به «جاذبه» ساده بنگریم و برای ارائه نتایج شسته و رفته به مانند او از عوامل غیر خطی کوچک چشم‌پوشیم نه به مانند کانت مفاهیم را ساده نگاه کنیم و گزاره‌های ساده استخراج نماییم. دنیای امروز می‌خواهد بگوید «سیاسی» نیست. اقتصادی است. فرهنگی است. اجتماعی است. نظامی است؛ بگذار بگوید؛ ولی ماگوش دهیم که این ندا بیش از هر زمان دیگر نمایانگر «کنش سیاسی» است؛ چرا که هر بیانی تنها توصیف و گزارش ساده نیست؛ بلکه یک کنش است.

از این‌رو ما نیازمند «باز تعریف خویش» در فضاها و زمانه‌های تاریخی گوناگون مبتنی بر هویت خود می‌باشیم؛ و اگر می‌گوئیم «بازگشت به خویشتن» معنایی که از آن افاده می‌شود باید در برگیرنده وحدت در کثرت؛ و از سوی دیگر پذیرش رفتارهای غیر تناوبی ناپایدار ولی متناسب با بافت‌های موقعیتی متفاوت در فضاها و تاریخی مختلف باشد. پس اولین گام «باز تعریف خویشتن» است. ایران جهت اعتلای نام خود و اسلام جهت تعمیق و گسترش از مرکز ایران به کل جهان نیازمند این «باز تعریف خویشتن» است؛ باید برای رسیدن به پیشرفت و ترقی «مدرنیسم» در این مرز و بوم «مدرنیته» با

تغییر و تحول فکری - معرفتی و رفتاری‌ای را ساماندهی کنیم که دیگر «خطی و تعین‌پذیر» نباشیم؛ بلکه «تعین‌ناپذیر و پیچیده» جلوه کنیم. ما باید ظرفیت خود را تا آنجا افزایش دهیم که از شجره‌ی طیبه فرهنگ غنی ایران اسلامی، گفتمان‌های متعدد متناسب با بافت‌های موقعیتی گوناگون را مهندسی نماییم.

سطح تحلیل موقعیتی:

در سطح تحلیل کلان مسائل سیاسی و حوزه‌ی روابط بین الملل دو متغیر اساسی وجود دارد: ۱- بازیگران ۲- بافت موقعیتی. این دو متغیر همواره در کناکنش به سر می‌برند؛ و فضایی «آشوب گونه» می‌نمایانند. در سطوح تحلیل کلاسیک پدیده‌های سیاسی، تحلیل‌گران تنها به هر یک از این دو متغیر توجه دارند. گروهی از این جمع سنت‌گرا هستند و تنها به یکی از این دو عامل اصالت می‌دهند و گروهی دیگر از آنها را می‌توان فراسنت‌گرایان کلاسیک دانست که یکی از آندو را محور و متغیر اصلی مفروض می‌نمایند و دیگری را تابع اولی قلمداد می‌کنند. من فکر می‌کنم، سخن گفتن از اینکه کدام یک محورند و دیگری تابع. خروج از متن و حاشیه نشینی خواهد بود. این دو در کناکنش و تعامل با یکدیگر قرار دارند و در زمانه‌ها و فضاها‌ی تاریخی مختلف، نقش تاریخی خود را در آن مقطع تاریخی باز می‌گزینند؛ زمانی حادثه رخ می‌دهد که بازیگر و متن بازی با هم هماهنگ شوند؛ همگام گردند و هم‌سنخ باشند. در جهان غیر متعین ناپایدار بازیگران متعین به حاشیه رانده می‌شوند و بالعکس در جهان متعین پایدار، اگر جهانی پایدار و متعین مفروض کنیم بازیگران غیر متعین ناپایدار له می‌گردند. در جهان آینده بازی و بازیگر خود جزء بافت موقعیتی خواهند بود؛ و بافت موقعیتی نیز بازیگر بازی‌ای که بازیگرانش بسیار پیچیده و ناپایدار و غیر قابل پیش‌بینی عمل خواهند کرد. در چنین وضعیتی کار اندیشمندان، تحلیل‌گران، سیاستمداران و حکام بسیار سخت‌تر از گذشته خواهد نمود. باید آماده شویم که به جای پیش‌بینی وضعیت آتی سیستم‌ها، با تمرکز بر روی رفتار ناپایدار و غیر تناوبی، در بررسی کیفی سیستم‌ها تلاش نماییم.

کارما شناسایی راز گل سرخ نخواهد بود؛ کار ما فهم «جادوی ابعاد» خواهد بود. «مدیریت نظم» جای خود را به «مدیریت بحران» خواهد بخشید. ما در «لبه‌ی آشوب»

قرار داریم. ماندلبرت در یکی از مقالات معروفش این پرسش را مطرح کرد: «طول ساحل انگلستان چقدر است؟»

«فرض کنید ما طول ساحل انگلستان را با یک مترچوبی اندازه بگیریم. پاسخ تقریبی خواهد بود، چرا که شکافها و کنج‌های کوچک در چنین اندازه‌گیری از قلم می‌افتند. اما بیابید فرض کنیم که خط ساحلی را با مقیاس کوچکتری، مثلاً ۱۰ سانتی متر، اندازه بگیریم، در این حالت به طول بزرگتری می‌رسیم؛ چرا که این مقیاس اندازه‌گیری ما، داخل فضاها و کوچکی را نیز اندازه می‌گیرد.»

اگر بایک چوب ۵ سانتی متری اندازه بگیریم، باز هم طول بزرگتری به دست خواهد آمد. بنابراین هر چه با مقیاس کوچکتر و کوچکتر اندازه‌گیری کنیم، طول‌های بزرگتر و بزرگتری به دست خواهد آمد. همچنانکه به واحدهای خیلی کوچک نزدیک می‌شویم، خط ساحلی، بدون هیچ حدی طویل‌تر و طویل‌تر می‌شود. ماندلبرت، سیستم‌هایی را که بعد کسری دارند «شکله fractal» نامید. خط ساحلی انگلستان یک نوع شکله است. او معتقد بود که برای حل این مسأله که تکلیف فضاها و بین نقاط «دور و نزدیک» چه می‌شود؟ و اینکه چرا یک توپ فوتبال از فاصله دور به شکل یک صفحه گرد دو بعدی دیده می‌شود، ولی وقتی به آن نزدیکتر می‌شویم، به یک شیء سه بعدی تبدیل می‌گردد؟ پاسخ داد برای حل این مسأله باید از ابعاد سه گانه‌ی متداول به «ابعاد شکله‌ای» گذار کنیم.

ماندلبرت می‌گوید: «من کلمه شکله fractal را در سال ۱۹۷۵ از ریشه لاتین fractus ساختم. fractus به معنی سنگ شکسته است، شکن دار و نامنظم. شکله‌ها اشکال هندسی اند که برخلاف اشکال اقلیدسی { مانند مثلث، دایره و مستطیل } اصلاً نامنظم نیستند. اولاً این اشکال تماماً نامنظم اند و دوم اینکه در هر مقیاسی میزان بی‌نظمی آنها یکسان می‌ماند. یک شیء شکله‌ای را وقتی از دور و نزدیک بررسی می‌کنیم، مشابه است، شیء شکله‌ای «خود همانند self-similar» است.^{۱۵}

امروزه، میلیون‌ها نفر را در سطح جهان، از طریق تعلیم‌های جنگ ستارگان، به تماشای ریاضیات شکله‌ای فرا می‌خوانند. چشم انداز دنیاهای بیگانه در این فیلم‌ها، تصاویری رایانه‌ای است که با استفاده از شکله‌ها ایجاد شده بود. امروزه از هندسه شکله‌ای برای تشریح بسیاری از پدیده‌های پیچیده استفاده می‌شود، شکله‌ها به فهم

تلاطم کمک می‌کنند، نه تنها به فهم اینکه تلاطم چگونه بر می‌خیزد، بلکه به فهم خود تلاطم.

ایلیا پریگوژین - متولد ۱۹۱۷ - شیمی دان بلژیکی که در سال ۱۹۷۷ به خاطر کارش در مورد «سیستم‌های اتلافی، برنده جایزه نوبل شد؛ اولین کسی بود که نشان داد شرایطی که باعث به وجود آمدن ساختارها می‌شود، شرایط «دور از تعادل» است. او اولین کسی بود که مفهوم خود سازماندهی self - organization را مطرح کرد.

پریگوژین میان سیستم‌های: «در حال تعادل»، «نزدیک به تعادل» و «دور از تعادل» تمایز قائل شد. جمعیت کوچکی که با چند زایش با مرگ دچار تغییر بزرگی، نمی‌شود. «در حال تعادل» است. با این حال، اگر نرخ زایش ناگهان و به طور غیر قابل کنترلی رو به افزایش بگذارد. آنگاه ممکن است چیزی شگفت رخ دهد. «وضعیت دور از تعادل» به عقیده‌ی وی، در سیستم‌های دور از تعادل، می‌توان سازماندهی مجدد و چشمگیر ماده را مشاهده کرد. بی‌نظمی - آشوب حرارتی - به نظم تبدیل می‌شود. وضعیت‌های پویای جدیدی از ماده امکان رشد می‌یابند، وضعیت‌هایی که نمایانگر تعامل سیستم با محیط آن هستند.

پریگوژین، این ساختارها را ساختارهای اتلافی نام نهاد. چرا که حفظ آنها نیازمند انرژی بیشتر است. سیستم‌های اتلافی، عموماً، حاوی فرآیندی تضعیفی damping process، مانند اصطکاک هستند. همچنین هنگامی که یک سیستم دور از تعادل وارد یک دوره آشوب زده می‌شود، «خود به خود» به سطح متفاوتی از نظم دست می‌یابد؛ پریگوژین این فرآیند را خود «سازماندهی» نامید.^{۱۶}

گفتم کار ما فهم «جادوی ابعاد» خواهد بود. جهان آینده سطوح وسیعی از تغییر و تحولات را در جمعی محدود فشرده می‌کند و این همان چیزی است که به نام «جادوی بعد» از آن نام آورده‌اند ما اگر این «جادوی بعد» را درک نکنیم و برای اندازه‌گیری این سطح وسیعی از تغییر و تحولات در حجم محدود بخواهیم تنها با خط کش ۱۰۰ متری به اندازه‌گیری بپردازیم؛ آنچه که به دست خواهد آمد؛ بسیار دور از واقع خواهد بود. باید برای اندازه‌گیری «شکنه»‌های رو در رویمان، خط کش‌های مناسب‌تری را برگزینیم. گزینش خط کش‌های مناسب و خردتر از «خط کش بزرگ» نفی آن را در بر نمی‌گیرد.

بیان شد که در لبه‌ی آشوب قرار داریم. در سال‌های ۱۹۸۰، مطالعه درباره آشوب،

بیشتر به اعماق وضعیت‌های موجود در جهان واقعی فرو رفت. این تلاش‌ها، آشوب‌ها ۲۳ را از حوزه مجردات نظری به یک خصیصه عینی طبیعت تبدیل کرد. سیستم‌های پویای غیر خطی که توسط نظریه آشوب مورد مطالعه واقع می‌شوند، سیستم‌های پیچیده‌ای هستند. به این معنی که در آن‌ها تعداد زیادی متغیرهای مستقل به طرق بسیار گوناگون با هم در تعامل‌اند. این سیستم‌های پیچیده قابلیت این را دارند که میان نظم و آشوب توازن برقرار کنند. این نقطه توازن، که «لبه‌ی آشوب» نامیده می‌شود و نقطه‌ای است که سیستم در یک حیات معلق میان پایداری و فرو افتادن در تلاطم کامل به سر می‌برد، بسیاری خصیصه‌های ویژه دارد.

قبل از ورود به بیان این خصیصه‌های ویژه، توجه به این نکته ضروری است؛ که «حیات در لبه‌ی آشوب» حیاتی بحران‌زاست؛ و بحران به همان اندازه که واجد تهدید است؛ واجد فرصت نیز است. این بیان که جامعه بحران‌زاست؛ به معنای این نیست که در حال ریزش است؛ جهان امروز نه تنها بحران‌زاست؛ که بحران‌زی است؛ و مانیز جزیره‌ی جدا از جهان نیستیم. لبه‌ی آشوب همواره وجود داشته است؛ اما امروز گسترش و عمق بیشتری یافته است.

«غنا‌ی عالی و تنوع کنش‌ها، میان لشگری از متغیرهای مستقل، سیستم‌های پیچیده را قادر می‌سازد تا خود را سازمان دهند. فرآیند خود سازماندهی، خودبه خود رخ می‌دهد؛ گویی به طریقی جادویی! یک دسته پرنده‌ی مهاجر را در نظر بگیرید که به پرواز در می‌آیند. هر پرنده مسیر خود را با پرندگان مجاور تنظیم و منطبق می‌کند و به این ترتیب کل پرندگان ناخودآگاه به شکل یک دسته‌ی منظم، خود را سازمان می‌دهند. اتم‌ها به یکدیگر متصل می‌شوند و خود را به شکل مولکول‌های پیچیده سازمان می‌دهند. سازماندهی خود به خودی یکی از مشخصه‌های اصلی سیستم‌های پیچیده است. خصیصه دیگر سیستم‌های پیچیده، ماهیت انطباق‌پذیری آنهاست. سیستم‌های پیچیده، منفعل نیستند؛ و به شکلی فعال از خود واکنش نشان می‌دهند. تا هر رخدادی را به نفع خویش تغییر دهند. گونه‌های مختلف خود را با تغییرات محیط منطبق می‌کنند.»

ما باید به یک سیستم در حال تعادل در دنیای پرآشوب بیاندیشیم. سیستم‌های پویا و پیچیده در همه‌ی جهان وجود دارند؛ اگر بخواهیم بافت موقعیتی جهان حاضر را درک کنیم، به پیچیدگی نیاز مندیم؛ و به درک دنیای پرآشوب؛ محتاجیم؛ ما باید به مدیریت

نظم در بی نظمی بیاندیشیم؛ وگرنه به یک «سیستم اتلافی» تبدیل خواهیم شد، که حفظ آن نیازمند انرژی بسیار خواهد بود.

صاحب‌نظران به آینده‌ای می‌اندیشند که با تحولات عظیم پیش روی، بتوان به نوعی «تکنگرایی مدنی» دست یافت. در چنین چشم اندازی، اطلاعات و دانش فنی به عنوان جلوه‌هایی از عقل ابزاری، فرد انسانی را قادر می‌سازند که ضمن حساسیت برای حفظ علایق منتخب فردی به امکان همکاری واسطه‌ای با جمع نیز بیندیشند. البته انسان برای رفع نیازهای مادی خود نیازمند عقل ابزاری و تخصصی است؛ تا بتواند از این وسایل استفاده کند و ضمن آگاهی از قواعد جهانی، خود را تقویت و آماده تأثیر گذاری بر روندهای مذکور در سطح جهانی بنماید. در صورتی که گروهی از افراد و جوامع، توانمندی و مهارت استفاده از دستاوردهای تکنیکی و نظری را به دست نیاورند، شدیداً از قافله تمدن جدید در نظم نوین عقب خواهند ماند. از همین رو است که به نوعی «تکنگرایی مدنی» می‌اندیشند؛ که در آن رسیدن فرد به نهایت توان خویش در جهت حفظ خود و علایق خود از گزند مزاحمت‌های محیطی و جمعی است؛ و منظور از مدنی این است که برای فعلیت بخشیدن به این توانمندیها، او باید در یابد که نهادهای اجتماعی به مقتضای قرار دادهای جمعی و برای رفع نیازهای مشترک انسانی به وجود آمده‌اند. قداست «گزینشی و بخشی» به آنها می‌تواند مزاحم و مشکل ساز باشد، پس باید برای دیگران و نهادهای جمعی آنان نیز حقوق مشابهی قائل شد. برای فعلیت بخشیدن به توانمندیهای فردی به همکاری با جمع نیاز است. بنابراین باید به قواعد مشترک رفتاری پایبند شد تا دیگران نیز بتوانند وجود علایق متفاوت خود را در آن فضا حفظ کنند.

این همان اراده‌ی معطوف به تعادل است؛ که موجب گریز از افتادن در دام سیستم اتلافی می‌شود. جهان آینده فراتکنگرایی مدنی است. سطوح بازی در این جهان از سه سطح کلان به حداقل پنج سطح فعال کلان تبدیل خواهند شد؛ سطوح میان فراملی و میان فروملی به این سطوح اضافه خواهد شد.

انقلاب اسلامی بر آن است که هویت خود را حفظ کند و در عین حال در چنین دنیایی «تداوم» داشته باشد.

الگوی تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری در این جهان با این مختصات باید متناسب با آرایش شکلی و آرایش محتوایی این سیستم شکل پذیرد. آیا الگوهای سه گانه

واقع‌گرایی، پراگماتیستی و ایدئولوژیک جوابگوی تئوریک و الگوسازی تصمیم‌گیری در حوزه‌ی سیاست خارجی خواهد بود؟ یا باید در پی بازآفرینی الگوی جدیدی بود که متناسب با آنچه گفته آمد بتواند پارادوکس‌های موجود را به پارادایم تبدیل نماید؟ الگویی که در آن منافع ملی و اهداف ملی تعریف پذیرفته درچارچوبه هویتی انقلاب ملت ایران و استمرار این انقلاب، درصدر قرار گیرد و روح تمام تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری‌ها، متأثر از ایدئولوژی باشد. اینکه ما «ایدئولوژی» را در رأس همه‌ی امور قرار دهیم؛ نه تنها در جهان امروز و بیش از امروز در دنیای آینده جوابگو نیست؛ بلکه در همین حال و درگذشته نیز نمادی منطقی برای حرمت نهادن به دین و ایدئولوژی به نظر نمی‌آید. «دین» و «ایدئولوژی» چیزی در ردیف توسعه و رشد، یا امنیت منطقه‌ای و امثال اینها نیست که در هرم منافع ملی در رأس قرار گیرد و هم‌سنخ با آنها انگاشته شود؛ بلکه دارای یک بار مفهومی و هویتی بسیار فربه است که بایسته است به عنوان اصل بنیادین در باز تعریف دیگر وجوه منافع ملی به آن اهمیت بخشید. به بیان دیگر چه در تعریف هر یک از مؤلفه‌ها و منافع ملی و چه در باز تعریف اولیت‌گذاری به آنها در هرم اهداف ملی باید به اولویت آن اندیشید؛ و آنرا به مثابه هویت تمامی عناصر پیش گفته مدنظر قرار داد. شاید با اندکی تساهل بتوان نام این الگو را «ایدئوپراگماتیک» نامید؛ که در آن تنظیم هرم منافع ملی براساس قواعد پراگماتیستی تنظیم ولی هویت هر یک از مؤلفه‌های موجود در هرم، در چارچوبه‌ی ایدئولوژی تعریف‌پذیر می‌باشند. و از این جهت واجد خصلت گفتمانی خواهند بود؛ چرا که با باز تعریف ایدئولوژی در بستر فضاها و زمانه‌های تاریخی؛ خواهد توانست خود را با امر واقع تعریف و همراه سازد و امر واقع را «به خود» و «در خود» هدایت نماید.

نخبگان این کشور در چارچوبه‌ی چنین ساماندهی معنایی و الگوسازی رفتاری می‌توانند خود را از نوسانات ناشی از دغدغه‌های ذهنی و پارادوکس عینی میان منافع ملی و مصالح دینی رهایی بخشند؛ و با حل این پارادوکس، پارادایمی جهت عمل برخاسته از منطق غنی دانایی فراهم آورند.

ما در این جهان آشوب زده نمی‌توانیم به صورت یک سیستم تعین‌پذیر وارد بازی شویم. رفتار ما باید غیرتناوبی ناپایدار جلوه کند و این رفتار باید در استخدام پایداری اندیشه‌ها عادات و رسومی باشد که به این ملت تعلق دارد؛ و به عنوان میراث اجتماعی از

نسلی به نسل دیگر منتقل شده است. اینجاست که «سنت» یا tradition از سنت‌پرستی جدا می‌شود. traditionalism، اعتقاد به اصالت تمامی رسوم و سنتی است که در یک جامعه پذیرفته شده است؛ اولی می‌تواند موجد فرهنگ سیاسی و جامعه‌پذیری سیاسی باشد به عبارت دیگر این مجموعه اندیشه‌ها، عادات و رسوم موجب ساخت فرهنگی شود که آدمی را به سمت عمل معطوف به منافع ملی سوق دهد؛ در حالیکه اگر به سنت‌پرستی تبدیل شود، چشم را در برابر امور واقع کور می‌کند و با تکیه بر عقل منسدد، متحجر و متصلب؛ انسداد گفتمانی حاصل؛ و ما را در جایگاهی تعیین‌پذیر، در فضایی کلام محورانه؛ و در معرض آسیب از درون و تهدید از برون، قرار می‌دهد.

سطح تحلیل ظرفیتی:

دانستیم که از چه بار هویتی برخورداریم. نگاه ما چه نگاهی است و چه نگاهی باید باشد، تا بازتابش «هستی» ما در «استی»‌های گوناگون در مقاطع مختلف تاریخی جلوه کند. نباید خطی بیان‌دیشیم. و خطی عمل کنیم نباید به یک سیستم تعیین‌پذیر در معرض آسیب و تهدید تبدیل شویم؛ با قرار گرفتن در فاصله‌ای دور از حد تعادل، به یک سیستم اتلافی تبدیل شویم. باید در عین تکیه بر «خط» به معنای هویت خویش، رفتاری غیر خطی از خود بروز دهیم؛ و در دنیای پر آشوب امروز، پیچیدگی معطوف به حفظ منافع و امنیت ملی خود را در زمین بازی به نمایش گذاریم. اما این یک «خواست» «تمنا» و «خواهشی» است که از درون مایه‌های قوی برخوردار است؛ و در خمیرمایه‌ی خویش ظرفیت‌پذیر می‌نمایاند؛ اما این یک نیم‌رخ ژانوس است؛ نیم‌رخ دیگر ژانوس ما، ظرفیت‌های بیرونی مورد نیاز برای فعلیت بخشی به این انگیزه درونی است. ما در زمانه‌ی پر آشوب امروز، که از جادوی ابعاد، شکنه‌های مختلف، و لبه‌های آشوب انباشته است؛ تلاش داریم که گستره‌ی وسیعی از خواست‌ها را در حجمی محدود، منسجم نموده و به نام انقلاب اسلامی در جهان تعمیم بخشیم.

موقعیت ما در نظام بین‌الملل یک کشور قدرتمند منطقه‌ای را به نمایش می‌گذارد؛ و این حداقل قدرت ماست و یا بهتر بگوییم قدرتی است که ما خواهان آن هستیم. در سطح تحلیل هویتی به «باز تعریف خویشتن» پرداختیم. در سطح تحلیل موقعیتی؛ «باز یافت خویشتن» حاصل آمد؛ اکنون با عنایت به این خواست باید به بررسی ظرفیت‌های

۲۷ خویش برای حصول به جایگاه بین‌المللی مناسب توجه نماییم؛ و این «پردازش خویشتن» است. در دنیای پر آشوب امروز؛ «انباشت قدرت» و «فریبهی ظرفیت» پذیرش قدرت: یک اصل تردیدناپذیر است که در مقاطع مختلف تاریخی به صورت یک هویت تردیدناپذیر در امور سیاسی و بین‌المللی خود را به نمایش می‌گذارد. هیچ کشوری بدون گذر از دهلیزهای هزار توی «انباشت قدرت»، نمی‌تواند به جایگاه واقعی خود در نظام بین‌الملل دست یابد. این یک بداهت یقینی در حوزه معادلات سیاسی است که هیچ گریزی برای هیچکس باقی نمی‌گذارد.

ایران زمین، با تعریفی که در آغاز سخن از آن یاد کردیم در پرتو انقلاب اسلامی باید به باز تعریف خویش در چارچوبه‌های زمانی و مقاطع مختلف تاریخی بپردازد، باید، خود را دنیای آشوب‌زده‌ی امروز باز یابد و با اتخاذ دکترین‌های مناسب جهت انباشت قدرت در حوزه‌های مختلف عمل کند. امروز در آستانه تغییر و تحولات بین‌المللی و دنیای در حال گذار قرار داریم؛ باید برای فردایی بهتر خط‌مشی‌ها و رویه‌های اجرایی Policies مناسبی را برگزینیم که در چارچوبه‌ی معادلات تئوریک پرداخته شده باشند و از آبخشور و رستنگاه سامانه‌های غنی معرفتی Epistemologie تغذیه شده باشند.

باید در تنظیم سند امنیت ملی برای حداقل دوره‌های زمانی بیست و پنج ساله کوشش به عمل آوریم؛ و با در نظر داشت اصل «انباشت قدرت» با تأکید و پافشاری معقولانه و متناسب با بافت‌های موقعیتی متفاوت بر اصول و آرمان‌های خود؛ از هرگونه تعارض و ستیزشی که موجب درگیری ما و تبدیل شدن به سیستم ائتلافی می‌شود؛ دوری نماییم. باید آشکارا اعلام کنیم که ما هیچ ظلمی را نمی‌پذیریم و برای جلوگیری از گسترش و تعمیق آن به اصل «انباشت قدرت» در درون می‌اندیشیم نه به اقدام در بیرون؛ دکترین «انزوای طلبی فعال» به هدف افزایش قدرت در سطوح مختلف؛ رویکرد مناسبی به نظر می‌آید. باز شکافی این سطوح مجالی دیگر را طلب می‌کند که در فراسوی دیدگان در چارچوبه‌ای دیگر باید باز گشوده شود و ابعاد مختلف آن شفاف‌تر بیان گردد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. ر. ک: لچپی...، پنجاه متفکر بزرگ معاصر، توضیحات مربوط به باشلار.
۲. برای مطالعه بیشتر: سیف زاده، حسین، مبانی و مدل‌های تصمیم‌گیری در سیاست خارجی. (تهران:

مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت خارجه (۱۳۷۵)

۳. پیشین.

۴. بوش. جرج. «استراتژی امنیت ملی ایالات متحده آمریکا در ۱۹۹۰» ترجمه مجتبی امیری، در پاورقی اطلاعات (۱۳۷۰/۹/۵)، ص ۱۲.

5. Richard Burkhalliber. "Two Centuries of world order ", Time (May6,1991)p.29

۶. سیف زاده، حسین، همان.

۷. ماندل، رابرت، چهره متغیر امنیت ملی. ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی. چاپ دوم (تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹) صص ۴۲-۱۵

۸. ماندل، رابرت، چهره متغیر امنیت ملی. ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی. چاپ دوم (تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹) صص ۴۲-۱۵

9. Frances Cairncross , The Death of Distance; How the communications Revolution Will change our Lives , (Boston:Harvard Business School Press, 1997).

۱۰. برای مطالعه بیشتر:

Eric Drexler, Engines of Creation (New york : Anchor Doubleday,1987)

۱۱. مطهرنیا، مهدی، تبیین نوین بر مفهوم قدرت در سیاست و روابط بین‌الملل، (تهران: انتشارات وزارت خارجه ۱۳۶۸)

۱۲. سردار، ضیاء‌الدین، آبرامس، ایوانا. آشوب، ترجمه آرام قریب (تهران: نشر و پژوهش شیرازه، ۱۳۷۹) ص ۳۵.

۱۳. برای مطالعه بیشتر:

مطهرنیا، مهدی، پاسخ به رئیس جمهور. (تهران: انتشارات پرسان، ۱۳۸۱).

مطهرنیا، مهدی، چیستی و کیستی. «تهران: انتشارات گهیار، ۱۳۸۰.

۱۴. سردار و آبرامس. همان، ص ۱۳.

۱۵. پیشین، ص ۲۴.

۱۶. همان، ص ۷۲.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی